

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما درباره ی احتمال چهارم بود. این احتمال، دائره ی دلالت حدیث سلطنت را مقداری از احتمال سومی که شیخ در تنبیه چهارم و آخوند در حاشیه ی مکاسب اختیار کرده بودند، اضیق می کرد. در احتمال سوم می گفتند که حدیث سلطنت نه در کمّ دخیل است و نه در کیف، بلکه فقط می خواهد اثبات استقلال تصرف مالک در مالش را بکند. مثل زوجه ای که وقتی می خواهد مال خودش را هبه کند یا بفروشد، شک می کند و می گوید بالاخره من شوهر دارم، آیا این تصرف من متوقف بر إذن زوج من است؟ قاعده ی سلطنت می گوید خیر! شما بر مالتان مسلط هستید و هر طور که خواستید تصرف کنید. اما احتمال چهارم می گفت تصرفی با سلطنت درست می شود که موضوع قاعده ی سلطنت در آن محفوظ بماند. موضوع قاعده ی سلطنت مال است. چرا؟ گفتیم چون آقایان یک قانونی دارند، این قانون از محقق نائینی است و قانون قابل توجهی هم هست. می گویند متعلق المتعلق، در رتبه ی موضوع است. در تبعدی و توصلی و در جاهای دیگر هم با آن کار کرده ایم. وقتی می گوئید "قصد قربت"، "قصد امر"، این "قصد" فعل مکلف و متعلق تکلیف است و در نتیجه "امر" متعلق المتعلق است و در رتبه ی موضوع می آید. لذا تا "امر" نباشد، نمی شود "قصد امر" کرد. همین جاست که مشکل جدی بحث تبعدی و توصلی است. وقتی می گوئید استقبال کعبه، کعبه باید باشد تا شما استقبال کنید. لازم نیست بروید کعبه را بسازید و بعد استقبال کنید چون در رتبه

ی موضوع است، متعلق المتعلق است. این جا هم می گویند در سلطنت علی المال، "علی المال" یعنی سلطنت بر تصرف در مال، در نتیجه مال متعلق تصرف است و تصرف متعلق این حکم است. "یجوز لک التصرف فی مالک". بنابراین بنا به بیان آقایان، "مال" موضوع می شود. متعلق المتعلق وقتی در رتبه ی موضوع برود، یعنی وقتی "مال" موضوع بشود دیگر حکمش نمی تواند آن را منعدم کند چون این ها می گویند هیچ حکمی نمی تواند معدوم موضوعش باشد. اعدام موضوع توسط یک حکم امکان ندارد. سلطنت نمی تواند به شما بگوید که هر کاری که خواستید بکنید حتی موضوع را از بین ببرید! شما وقتی مالتان را دارید هبه می کنید، دارید مال را می دهید که برود! وقتی دارید مالتان را می فروشید، دارید به غیر تملیک می کنید. وقتی به غیر تملیک می کنید خب موضوع سلطنت می رود. بعد هم عرض کردیم که محقق خوئی - با کمال تعجب از فرمایش ایشان - ذیل بحث تمسک به حدیث سلطنت برای اثبات لزوم معاطاة، همین قول را اختیار کرده اند. اما از طرف دیگر، ذیل مساله ی تمسک به حدیث سلطنت برای اثبات صحت معاطاة، معنای سوم را اختیار کرده اند. خب این ها لا یجتمعان هستند! ایشان می فرمودند که ما می توانیم بگوییم که حدیث سلطنت برای اثبات استقلال زوجه و عدم محجوریت وی برای تصرف در مالش است اما وقتی شیخ می آید از حدیث سلطنت برای اثبات لزوم معاطاة استفاده می کند، محقق خوئی می گوید خیر! معاطاة، بیع است! تملیک مال است و شما نمی توانید حدیث سلطنت را در جایی به کار ببرید که موضوعش را از بین ببرد! خب به آقای خوئی عرض می کنیم سیدنا و مولانا! اگر معنای سوم را قائل هستید، خب شما فتوی دادید که می شود استفاده کرد. این جا اگر می شود شیخ هم استفاده می کند. سازمان حرف شیخ درست است و در فضای سوم دارد با معاطاة کار می کند. در ما نحن فیه، فضای کم را قبول کرد و کیف را رد کرد.

در تنبیه چهارم جلوتر رفت و گفت در فضای سوم هستیم. الان هم لزوم معاظاة را دارد با همین درست می کند. شما اگر اصلش را قبول دارید نباید دنبال معنای سوم بروید که مختار شیخ و آخوند است.

این کلیت مساله بود. اما حالا بالاخره راجع به اصلش چه باید بگوییم؟ محقق خوئی بالاخره قبول کرد و گفت نمی شود از حدیث سلطنت در موارد تملیک و اعراض و هبه استفاده کرد. حالا محقق خوئی یک جمله ی دیگری هم فرموده اند که آن هم خیلی عجیب است. ایشان فرمودند که لولا ادله ی صحت بیع، با حدیث سلطنت نمی شود بیع را درست کرد! چرا؟! چون بیع تملیک است. وقتی می خواهید مالتان را بدهید، سلطنت به شما اجازه نمی دهد که موضوع را از بین ببرید.

اشکال سوم به محقق خوئی: لزوم سرایت اشکال ایشان به ادله ی صحت بیع و وقف و عتق:

این خیلی عجیب است. چرا؟ چون اگر استدلال محقق خوئی درست باشد - یعنی درست باشد که یک دلیل نمی تواند معدوم موضوعش باشد - ادله ی بیع هم با مشکل مواجه می شوند! نه این که فقط حدیث سلطنت مشکل پیدا می کند! چون عبارت آقای خوئی این بود که اگر ادله ی خاصه ی بیع نبود ما در بیع هم نمی توانستیم با سلطنت کار کنیم. می گوییم خب دلیل خاص بیع چیست؟ می گویند "أحل الله البیع" می گوییم بسیار خب، این آیه وقتی کنار "لا بیع الا فی الملك" قرار بگیرد،

چه کارش می خواهید بکنید؟! شما می توانید در بیع کاری بکنید که ملکیت زائل شود؟! "لا عتق الا فی الملک" شما می توانید در عتق کاری کنید که ملکیت زائل شود؟! می توانید در وقف کاری کنید که ملکیت زائل شود؟! شما بخواهید وقف کنید باید مالک باشید، بخواهید عتق کنید باید مالک باشید، بخواهید بفروشید باید مالک باشید. اگر اشکال ایشان وارد باشد، یعنی بگویید من ملکم را می توانم بفروشم، ملکم را می توانم وقف کنم، ملکم را می توانم عتق کنم، من بر ملک و مالم سلطنت دارم. فرض هم بر این است که دارید استدلال می کنید به این که قاعده نمی تواند موضوعش را از بین ببرد، اگر این استدلال درست باشد، ادله ی خاصه ی بیع هم دچار مشکل می شود. یعنی ما دو مطلب جدی با محقق خوئی داریم.

اولا این که شما در بحث صحت معاطاء، یک قول اختیار کردید اما در بحث لزوم معاطاء یک قول دیگر اختیار کردید و قول محقق ایروانی را در حاشیه ی مکاسب قبول کردید.

ثانیا این که اگر آن مطلب شما درست در بیاید و به خاطر آن اشکالتان در بحث لزوم معاطاء دست از حدیث سلطنت بر می دارید و اقرار می کنید که لولا ادله ی خاصه ی بیع، ما در بیع هم مشکل می داشتیم، خب ملکیت در موضوع ادله ی خاصه ی بیع هم وجود دارد. کما این که در وقف هم ملکیت وجود دارد کما این که در عتق هم موضوع ملکیت وجود دارد. این ها را می خواهید چه کنید؟! این مساله باید یک طوری حل شود. کما این که دیروز هم گفتیم، مشکل شما فقط در مساله ی مال نیست بلکه شما باید اشکال محقق اصفهانی را هم جواب بدهید. محقق اصفهانی از باب ملک، یک شبهه ی مصداقیه درست کرده است. لذا محقق خوئی نمی تواند راحت بگوید که کلام شیخ متین است لولا

اشکال موضوع! می خواهیم شما را حساس کنم به این که این اشکال فقط حدیث سلطنت را نمی گیرد که شما سلطنت را مضیق کنید و بعد بگویید که بقیه را درست می کنیم.

طرح دو سؤال برای حلّ مساله:

پس یکی از مسائل مهم این بحث این است که آیا می توانیم یک حکمی از دلیل استفاده کنیم که آن حکم، موضوع را دست کاری کند؟! برای این که در این مساله تحقیق کنیم، دو سؤال را مطرح می کنیم و این شاء الله ذیل قول مختار، این دو سوال را هم نهایی می کنیم کما این که نسبت به محقق اصفهانی چند تا سوال داشتیم، شما را نسبت به این ها حساس می کنیم و در قول مختار این ها را جواب می دهیم. اگر این دو سوال حل شد، همه ی این ها حل می شود.

سؤال اول: آیا "مال" موضوع حدیث سلطنت است؟

سوال اول این است که آیا موضوع دلیل سلطنت، "مال" است؟ آیا می توانیم به واسطه ی آن قانون محقق نائینی درباره ی متعلق المتعلق، این جا قائل شویم که موضوع، "مال" است و این جا باید "مال" را در اعمال سلطنت داشته باشیم و الا موضوع را از دست می دهیم؟ این سوال اول است که باید سر جایش قشنگ حلش کنیم. آقایان استدلالشان برای این که بگویند موضوع "مال" است این است که "تصرف" متعلق سلطنت است. اگر هم یادتان باشد محقق اصفهانی گفتند "قدرت" متعلق سلطنت است. آیا می توانیم یک چیزی به نام تصرف یا قدرت در روایت بیاوریم و بعد بگوییم این

تصرف یا قدرت، حذف شده است و از باب حذف متعلق، برای سلطنت عموم قائل شویم، بعد این جا که می رسیم بگوییم تصرف متعلق دارد که "مال" است و "مال" متعلق المتعلق بشود و بعد هم در رتبه ی موضوع قرار بگیرد؟ یا نه! بگوییم حدیث سلطنت چه کار به "تصرف" دارد؟! که بعد ما مساله ی "مال" را از باب متعلق المتعلق در رتبه ی موضوع ببریم؟! ما سلطنت علی المال داریم که یک بحث است و در مقابل سلطنت علی المال، سلطنت بر یک سری افعال هم داریم. اگر یادتان باشد با محقق اصفهانی یک بحث داشتیم و گفتیم سلطنت دو حصه ی جدای از هم دارد. سلطنت علی المال، در روایت است و سلطنت علی البیع یک چیز دیگری است، سلطنت علی الهبة یک چیز دیگری است. گفتیم این حرف بسیار خوبی بود که محقق اصفهانی به شیخ گفت که بیع و هبه و امثال آن ها، انواع سلطنت نیستند! بعد ما این حرف را جلوتر بردیم و گفتیم اگر انواع هم می بودند، اصلا حصص سلطنت علی المال به حساب نمی آیند. ما باید در دلالت حدیث سلطنت دقت کنیم. آیا سلطنت علی المال خودش یک حکم مجعول عقلائی است که شارع این جا امضایش کرده است؟! و تحلیل این سلطنت علی المال، ما را به این جا می کشاند که "مال" موضوع است تا بعد در حرف های بعدی به مشکل بر بخوریم!؟

آیا "مال" موضوع سلطنت است یا طرف النسبة؟

سوال دوم این است که اگر ما "مال" را از موضوعیت انداختیم و گفتیم این جا حکم به سلطنت شده است و سلطنت یک اضافه است، مسلط و مسلط علیه می خواهد. ما "مال" را می خواهیم اما نه

چون موضوع است بلکه به خاطر این که طرف اضافه است. ما بعدا یک بحثی در دلالت حدیث می کنیم و می گوئیم در این موارد، اضافات، موضوعات مورد دقت عقلاء هستند. در روابط عقلائی، چه در انشاءات و چه در اخبارات، بر خلاف نظر برخی، معانی حرفیه خیلی مهم است. آخوند می گفتند معانی حرفیه مغفول عنه است اما خدا امام را رحمت کند که به ایشان می گفتند خیر! اتفاقا برعکس است و خیلی اوقات، معانی حرفیه مورد توجه عقلاء هستند. وقتی شما خبر می دهید، خبر از مدرسه و بازار و زید که نمی خواهید بدهید. بلکه می خواهید از کون زید در مدرسه خبر بدهید. خبر از کون زید در سوق می دهید. وقتی انشاء می کنید انشاء "نسبت" می کنید. اضافه و نسبت در این توجهات عقلائیه خیلی خیلی مهم است. این جا سلطنت، یک نسبت بین المالك و المال است. حدیث سلطنت اگر جعل سلطنت علی المال کند آن موقع مال را می خواهد، چون نمی شود اضافه بدون طرفینش تعقل شود ولو عرفا. ما نشان می دهیم که وقتی داریم با حدیث سلطنت کار می کنیم زیر بار آن بیان محقق نائینی در موضوع و متعلق المتعلق نمی رویم. ما آن چه که داریم دلالت حدیث سلطنت است بر جعل سلطنت و به محقق اصفهانی هم جواب می دهیم که اشکال شما به آخوند وارد نیست و آخوند نخواسته بگوید که مفاد حدیث سلطنت، رفع محجوریت است تا شما به ایشان اشکال کنید که از مقتضا به واسطه ی عدم مانع خبر می دهید! خیر! آخوند دارد می گوید سلطنت جعل شده است. سلطنت به عنوان یک نسبت با طرفینش یعنی "سلطنة للمالك علی المال" جعل شده است. "مال" هم می خواهد به خاطر این که نمی شود اضافه ای بدون طرفش محقق شود. این هم کاملا درست است. "الناس مسلطون علی اموالهم" هم اطلاق دارد. جواب مرحوم شهید آقا مصطفی را هم خواهیم داد که گفتند عام است. خیر! مطلق است. "الناس مسلطون علی اموالهم" سلطنت بر مال است و مال

هم می خواهد برای این که سلطنت اضافه است. منتهی دقت کنید که درست است که اِعمال سلطنت بدون طرف اضافه امکان ندارد اما چه اشکالی دارد که در رتبه ی بعد از اِعمال سلطنت، مال از دست برود؟! شما چقدر این اضافه را می خواهید؟ شما این قدر این اضافه را لازم دارید که سلطنت علی المال اعمال شود. درست می گوئید که "لا بیع الا فی الملک"، بیع وقتی می خواهد تحقق پیدا کند این اضافه ی ملکیت باید وجود داشته باشد، اشکالی هم ندارد اما لازم نیست که خروجی این بیع، باز هم وجود اضافه ی ملکیت باشد. مگر ما در بیع وقف چه می کردیم؟ ما با این اضافه کار می کنیم. "مال" را می خواهیم چون طرف اضافه است. به قدری "مال" را می خواهیم که بتوانم اعمال سلطنت کنم، بتوانم تملیک کنم. فقط باید سلطنت بر تملیک داشته باشم. این کاملاً درست است. لذا آن جا گفتیم که امام می تواند وقف را بفروشد، با این که امام مالک وقف نیست. متولی می تواند وقف را بفروشد ولی مالک نیست اما سلطنت دارد. ما اگر این سلطنت عقلائیه را در مال داشتیم چه برای مالکش و چه برای هر کس دیگری که قانون عقلائی و ممضاء شرعی، سلطنت را برایش جعل کرده باشد، می توانیم در آن مال تصرف کنیم و خروجی اعمال این سلطنت، لازم نیست که بقاء سلطنت باشد. اگر من سلطنت بر مال دارم، دیگر قضیه تمام است، چه مالک باشم و چه واقف باشم و چه متولی باشم می توانم اعمال سلطنت کنم ولو خروجی چیزی دیگر شود. اگر این تحلیل را ما در مفاد قاعده ی سلطنت درست کردیم، می توانیم بیع و هبه و عتق و اعراض را هم درست کنیم. لذا ما جلسات قبل عرض کردیم که آقایان که به این جا می رسند مخصوصاً در مقابل بیانات محقق اصفهانی - به دلیل قوتش - مدام تقضی جواب می دهند و حلش نمی کنند. می گویند اگر این طوری که شما می گوئید باشد، حدیث سلطنت مشرع می شود. اگر دلیل درست است خب بشود! به آقای

خوئی می گویند اگر این طور باشد، اعراض را چه کار کنیم؟ اکل را چه کنیم؟ شما می خواهید مالتان را بخورید، آیا این جا می گویند سلطنت بر اکل ندارید چون اگر اکل کنید مالتان تمام می شود و می رود؟! خب این طوری تقضی نمی شود بلکه باید حلّش کنیم. حلّش هم به این است که بگویم من سلطنت بر مالم دارم، می توانم آن را بخورم، می توانم آن را ببخشم، بفروشم، آزاد کنم، اما سلطنت بر مال، اضافه ای بین المالك و المال است، بین المسلط و المسلط علیه است. اعمال این سلطنت هر چه که بشود عیبی ندارد، من همین قدر برای اعمال لازمش دارم. ریشه ی این تلقی این است که این ها "مال" را موضوع دیده اند. بعد خواسته اند از طریق تضييق موضوع، اطلاق را مضيق کنند و کار خراب می شود. اگر این اشکال وارد باشد، در بیع هم وارد است آقای خوئی! در عتق هم وارد است. اما اشکال وارد نیست.

این دیگر پایان بحث ما در چهار قول است. ما اقوال همه را اشکال کردیم و برای هر کدام سؤالات جدی مطرح شد. إن شاء الله قول مختارمان را فردا شروع کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.